

خواننده عزیز لطفاً به تاریخ نگارش این مقاله توجه فرمایید.

در غرب خبرهایی هست؟

بیست و پنجم شهریور ۱۳۹۴

در ده روز اخیر دنیای غرب شاهد چند اتفاق مهم و تأثیرگذار بوده که بیش از پیش مرا به تأمل درباره خودمان، گذشته‌مان و آینده‌مان می‌اندازد.

در آمریکا

شیطان: سرانجام تمام فعالیت‌های چندساله آپک (نهاد پر قدرت طرفدار اسرائیل) و دست و دل بازی‌های محافل صهیونیستی آمریکا برای به بن‌بست رساندن اوپاما در توافق با ایران در برجام شکست خورد. نمایندگان جمهوری خواه کنگره و جناح‌های افراطی اسرائیل به رهبری نتانیاهو همه امکانات و حیثیت سیاسی خود را به میدان آوردند تا جایی که سبیل هر نماینده و رجلی را که دستشان می‌رسید چرب کردند و در سخنرانی‌های تبلیغاتی آخرین دقایق این مبارزه فراموش نکردند به طور آشکار رگ و ریشه قومی یهودی خود را به رخ آمریکایی‌ها بکشند. افت و خیزها و دم تکان دادن‌های این نمایندگان برای نتانیاهو، رویه عقب افتاده و جنگ طلب سرمایه داری جنگ افروز نفتی و اسلحه سازی آمریکا را به نمایش گذاشت. اسطوره آمریکای پیشاهنگ علم و دانش و آزادیخواهی و انسان دوستی حتی از نوع نئولیبرالی آن درهم شکست. در طول کم‌تر از دو ساعت سخنرانی کم مایه، تکراری و تهی از هرگونه واقعیت، نمایندگان کنگره بیش از چهل بار تمام قد ایستادند و با هیجان تمام برای یک جنایتکار جنگی دست زدند و بیشتر از یک بار در هر دو دقیقه هورا کشیدند. حادثه‌ای که آبرویی برای رجال سیاسی جامعه آمریکا در قیاس با جوامع عقب افتاده

خاورمیانه آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین باقی نگذاشت. نشان داد که جامعه آمریکا هم همچون سایر جوامع همچنانکه بعد از این خواهد آمد دارای رویه‌های خیر و شر است. یک بار دیگر آشکار شد که نازیسم اروپایی، فاشیسم آسیایی و تحجر خاورمیانه‌ای همه جا در دل همه انسان‌ها، چرا راه دور برویم با شباهت‌های زیاد در جامعه خودمان، آماده تاخت و تاز است.

این همه ظاهر داستان مخالفت با ایران اتمی است. اما درون‌مایه آن خیلی خطرناک‌تر از این حرف‌هاست. در پس این هورا کشیدن‌ها، من فریادهای «های هیتلر» نازی‌ها را می‌بینم. مجموعه رویارویی‌ها و وقایع منطقه‌ای در خاورمیانه و اروپا می‌تواند مقدمه تدوین «نبرد من» دیگری باشد. اما این بار نه بر علیه یهود و به دست پیشوای نازی‌ها، بلکه بر علیه مسلمانان و به کام اسرائیل به قلم اندیشمندی از لابی‌های صهیونیستی. اکنون دیگر باور به این که نازیسم و صهیونیسم دو رویه از یک واقعیت‌اند و از بطن هر یک دیگری به دنیا می‌آید چندان مشکل نیست.

فرشته: از بخت خوش ایرانیان و صد البته تمام منطقه، ملت‌های عرب و جهانیان، طرح «برجام» از لبه تیغ گذشت. فرشته سانی بر شیطان صفتی پیروز شد. آمریکای اندیشمندان، دانشگاهیان، آزادیخواهان، بشر دوستان و فرهیختگان که در تاریخ دوران مدرن جامعه آمریکا نه کم بوده‌اند و نه کم اثر. آمریکا از جنگ اول جهانی به بعد به ویژه پس از عقب‌نشینی‌های اروپاییان از مستعمرات آفریقایی و آسیایی و آمریکای لاتینی در جنگ دوم جهانی، پرچمدار سیاست، قدرت و ثروت در جهان شد.

در ماجرای توافق اخیر بدون قصد انکار نقش نیروها و شرایط اقتصادی داخلی، به هیچ وجه نمی‌توان نقش حزب دموکرات، دانشگاهیان، گروه‌های صلح‌طلب و محافل سرمایه‌داری پیشرفته

جدید را نادیده گرفت. محافلی که از یک دهه پیش نسبت به هواداری بی قید و شرط از اسرائیل و هم پیمانی با اعراب به سرکردگی ملوک سنتی عربستان تردید کرده بودند، به این ترتیب تا مدت‌های زیاد نمی‌شد در پس گرد و خاک تبلیغات صهیونیستی چند حقیقت را نادیده گرفت.

اول: قطع نظر از ترورهای سیاسی خود ایرانیان به دست سازمان‌ها و تشکلهای پیدا و پنهان، هیچ فرد یا گروه ایرانی در بمب گذاری‌ها و خرابکاری‌هایی که بر علیه مردم عادی در ایستگاه‌های راه آهن و سایر تأسیسات و ساختمان‌های شهری و مدنی بر علیه مردم عادی غرب شرکت نداشت. کمک نظامی، آموزشی، و امنیتی و مالی به حماس، سوریه، حزب‌اله و حوثی‌ها با توحش خرابکارانه و ضد تمدنی داعش و القاعده در ماهیت بسیار متفاوت است. نه تنها اتهامات در مورد دخالت ایران در بمب‌گذاری ساختمان انجمن یهودیان آرژانتین به اثبات نرسید، بلکه اتهامات خلاف آن مطرح شده است. تروریست خواندن حماس، حزب‌اله، حوثی‌ها و ساف فقط تبلیغات اسرائیلی و بعضی کشورهای عربی است که خود در رأس تروریست‌ها هستند و دستگاه‌های سیاسی و اطلاعاتی غرب به خوبی از آن خبر دارند. در این میان دولت حافظ اسد به درستی متهم به جنایات جنگی است. اما این هم با تروریسم، دست کم در الگوهای رایج حاکم کنونی جهان متفاوت است. چنانکه روسیه به خاطر دخالت نظامی در سوریه و اوکراین متهم به تروریسم نیست. اگر این گونه دخالت‌ها تروریسم باشد همه کشورهای غربی تروریست بوده و هستند.

دوم: اندیشه سلفی و تحجر مذهبی که به لحاظ ایدئولوژیک (مرامی و دینی) طالبان، القاعده، داعش و ده‌ها گروه و محفل تروریستی ضد غرب را تغذیه می‌کند، به رغم پاره‌ای تمایلات و گرایش‌های گذشته‌گرا و بنابر ادعا اصولگرای شیعی در ایران، و به رغم برخورداری این محافل و

گروهک‌ها از ثروت و قدرت نهادی و نفوذ در سازمان‌های نظامی - امنیتی و هیأت مذهبی در ایران و تلاش زیاد برای ایدئولوژی پردازی نتوانست به طور مؤثری از پشتیبانی مردم ایران برخوردار و از میان آنان عضو گیری کند.

به این ترتیب نگارنده گمان نمی‌کند، تشکیلات اوباما علاوه بر حمایت حزب دموکرات و همفکران خود در اتاق‌های فکر و دانشگاه‌ها قادر بود بدون حمایت دست کم بخش مهمی از سرمایه داری پیشاهنگ آمریکا در صنایع پیشرفته با تکنولوژی برتر (های تک) و طبقه متوسط، بر جریان‌های قدرتمند و ثروتمند حزب جمهوریخواه به نمایندگی سرمایه‌داری نفتی و اسلحه‌سازی کهن غلبه کند. تنش‌ها و چالش‌های اخیر درون محافل سیاسی آمریکا حاکی از عمق این درگیری و تضاد است. تضادهایی آینده ساز، برخلاف کسانی که همه این‌ها و از جمله دعوای میان صهیونیست‌های اسرائیلی به رهبری نتانیاهو و جریان اوباما در حزب دموکرات را یک بازی و صحنه‌سازی می‌دانند یا دست کم اهمیتی تاریخی برای آن قائل نیستند. نویسنده برای این رویداد اهمیتی تاریخی قائل است. توجه کنیم که پیش از حمله سال 2001 آمریکا به عراق، آمریکا میان حمله به ایران یا عراق سردرگم بود. بعضی محافل سیاسی نظامی آمریکا می‌خواستند ایران هدف اول باشد. پس از حمله هم بسیاری از تحلیلگران ایرانی معتقد بودند چهارماه پس از عراق نوبت ایران است. حتی اخبار و گزارشات دست اول - غیر ژورنالیستی - نیز حاکی از حمله قریب‌الوقوع سراسری آمریکا به ایران بود. به طوری که در محافل نظامی، امنیتی و سیاسی درون و بیرون حاکمیت در ایران گمانه‌زنی‌هایی در مورد میزان توانایی و بازه زمانی مقاومت نیروهای ایرانی انجام می‌شد و حتی نشانه‌هایی از انتخاب استراتژی پراکنش نیروهای نظامی، آمادگی دفاعی، ذخیره سازی سلاح، مهمات و پول، اخبار و شایعات درز کرده از رأس حکومت را تأیید می‌کرد. به یاد دارم که

هواداران ایران در آمریکا دولت خاتمی را از قطعی بودن چنین حمله‌ای مطلع کرده و گفته بودند موتور جنگ در آمریکا به راه افتاده و قابل مهار کردن نیست. به این ترتیب بخت با ایران یار شد که:

یک - نهایتاً عراق به عنوان هدف اول انتخاب شد.

دو - پای آمریکا ابتدا در عراق و سپس در سوریه گیر کرد. اینکه عوامل بیرون از آمریکا چه مقدار در وضعیت پیش آمده نقش داشتند، موضوع بحث حاضر نیست. این عوامل هرچه باشد تصادف، سیاستگزاری، آمادگی، تجهیز، مقاومت و استراتژی سیاسی و نظامی ایران به جای خود می‌تواند مورد بحث واقع شود، و تأثیری در نتیجه بحث حاضر ندارد. بهترین نشانه اهمیت و جدی بودن چالش درون جامعه آمریکا و پیروزی دولت به رهبری حزب دموکرات بر تمایلات صهیونیستی در محافل آمریکایی به رهبری سازمان «آپک»، نماد رسمی هواداری از منافع صهیونیستی در آمریکا، تشدید اختلاف و تفرقه در جامعه یهودیان آمریکا و اسرائیل است. به طوری که تعداد قابل توجهی از خاخام‌ها (در حدود چهارصد نفر) و انجمن‌های یهودی در آمریکا بر خلاف «آپک» از توافق حمایت کردند. دولت نتانیاهو و سازمان «آپک» که با تمام نیرو و سرمایه صهیونیست‌ها در این مبارزه شرکت کرده بودند، اکنون توافق با ایران و شکست خود را پذیرفته و به طور موقت وادار به ترک میدان شده‌اند. گرچه روشن است که پس از تجدید قوا و جمع‌بندی، صف بندی دیگری را آغاز خواهند کرد. با این حال تمام این‌ها نه تنها حاکی از کم اهمیت بودن این رویارویی در جامعه آمریکا نیست، بلکه بالعکس نمایش اهمیت زیاد آن است و در عین حال به

روشنی نشان داد که برخلاف تحلیل کهن رایج در ایران که حزب دموکرات را تحت نفوذ جامعه یهود می‌دانست این حزب جمهوری‌خواه است که به طور دربست در اختیار لابی‌های یهودی است.

سوم: پس از نزدیک به یک دهه مبارزه با سلفی‌گری در دنیای اسلام، عاقبت غرب باید متوجه می‌شد که مبارزه با این جریان صرفاً با سرکوب امنیتی نظامی از خارج مقدور نبوده و نیازمند نیروهایی درون منطقه‌ای است که تنها شیعه ایرانی می‌توانست چنین نقشی را ایفا نماید. به این ترتیب آشکار شد که توانایی بالای فرهنگی و نیروی انسانی و موقعیت ژئوپلیتیک ایران بالقوه ظرفیت و فرصت تبدیل شدن به یک وزنه تعادل و ثبات در منطقه را دارد. این ظرفیت اکنون پس از چند دهه ظهور قدرت چین و بازگشت روسیه به صحنه رقابت جهانی پس از یک دوره کوتاه توقف و رکود ناشی از فروپاشی نظام پیشین (شوروی سوسیالیستی) بیش از پیش برای غرب حیاتی به نظر می‌رسد. این تحلیل منافاتی با نظریه‌ای که معتقد بود حمله به عراق و ایران نه هدف آمریکا بلکه وسیله و مرحله‌ایست برای محدود کردن و بستن دست و بال چین و شوروی و رقابت، اگر نه مبارزه با آن‌ها ندارد. زیرا گرچه نظریاتی وجود دارد که بر اساس آن سرمایه‌داری غرب به اشکال گوناگون در منافع صنعت و تجارت خارجی چین سهیم است، با این حال از آنجا که هنوز سایه دولت – ملت از سر نظام سرمایه‌داری جهانی کنار نرفته به طور مؤثر نمی‌توان حقیقت ملی (کشوری) سرمایه و در نتیجه رقابت‌ها و مبارزات ملی را نادیده انگاشت.

چهارم: چندی است زمزمه‌هایی از غرب به گوش می‌رسد که نه تنها بی‌ثمر بودن حمایت‌های بی‌دریغ از اسرائیل بلکه بر زیان آور بودن آن برای منافع درازمدت غرب و در شرایط جدید بازار سرمایه نولیبرالیستی تأکید می‌کند. موضع‌گیری‌های اخیر نهادهای مدنی در کشورهای

اروپایی و پذیرش فلسطین به عنوان نهاد ناظر در سازمان ملل متحد و تنش‌های ایجاد شده میان دولت آمریکا و اسرائیل در جریان مذاکره با ایران، تجدید صف‌بندی‌های حامیان سیاسی اسرائیل در آمریکا و عریان شدن موضع‌گیری به نفع اسرائیل از نشانه‌های عینی شدن شرایط جدید در منطقه است. با از نفس افتادن سازمان آزادی‌بخش فلسطین و جنبش فتح و ویرانی غزه و تضعیف جنبش حماس در اثر حملات ویرانگر اسرائیل و تخریب هشتاد درصد زیربنای اجتماعی و اقتصادی و محیطی آن که پیش بینی می‌شود تا پنج سال دیگر غزه‌ای در کار نباشد، و صدمات مرگبار حملات اسرائیل به لبنان به رغم مقاومت جانانه حزب‌الله از یک طرف و از طرف دیگر فجایع ناشی از سلفی‌گری به دست داعش و گروه‌های مشابه در ابتدا به کمک غرب و سپس عربستان و قطر، عملاً سوریه و مصر از مهم‌ترین سنگرهای استراتژیک دفاعی اعراب چنان ویران شد و فروپاشید که تا سال‌های سال خیال اسرائیل از تهدیدات ایزدایی برون مرزی آسوده است چه رسد به تهدیدهای نظامی کلاسیک، تا به آن حد که ممکن است این کشور (اسرائیل) بار دیگر به هوس توسعه ارضی که دو دهه از آن دست برداشته بود، بیافتد، با این حال ممکن است همین واقعیت‌های تلخ برای مسلمانان و کشورهای عرب همسایه اسرائیل، بهانه‌های عدم امنیت اسرائیل را خنثی ساخته و نهایتاً به زیان موجودیت تهاجمی اسرائیل واقع شود. به ویژه اینکه پس از تضعیف آیک در آمریکا در اروپا هم خبرهایی هست از گردش به چپ.

در اروپا چه می‌گذرد

مشاهده هجوم سیل آسای پناهجویان سوری، افغانی و ... در عبور از مرزهای آبی و خاکی دیار «کفر!» در اروپای شرقی گرچه بسیار غم‌انگیز است و علی‌القاعده باید مسلمانان را بیدار کند، با این حال دردمندانه بگویم از بیش از یکصد سال پیش تاکنون، از زمان سید جمال‌الدین اسدآبادی، سخن

از بیداری اسلامی می‌رود و هنوز این خفته در خواب گرانسنگی به سر می‌برد. خفته‌ای که از یک‌صد و پنجاه سال پیش هربار گوشه چشمی باز می‌کند و دوباره به خلسه می‌رود.

خفته‌ای که به رغم التماس‌ها و تضرع‌های مکرر روشنفکران و اصلاح‌طلبانش دست آخر بیداری‌اش در شبه جزیره هند پاکستان را زائید و طالبان و القاعده را، و غمگانه اکنون داعش را.

پیش از این هر ساله چند هزار نفر پناهجو از راه دریاها در مدیترانه و آب‌های سواحل جنوب شرقی آسیا و استرالیا به سرنوشت غمباری دچار می‌شدند. اگر در راه جان نمی‌دادند کم و بیش گرفتار اردوگاه‌هایی نظیر اردوگاه پناهندگان استرالیا می‌شدند که چند نفر ایرانی در آن دست به خودکشی زدند. درصد بیشتری در زمین و هوا معلق می‌ماندند. همچون هزارها پناهجو در ترکیه که نه راه پس دارند و نه راه پیش. همان‌ها که در زبان فرانسه به آن‌ها سان پِ پی یه (Sans Papiers) یا بدون «هویت» می‌گویند. در سال گذشته که تعداد این‌ها در سواحل مدیترانه به پنج‌هزار نفر رسید، نهادهای مدنی در اروپا زنگ خطر را به صدا درآوردند. با این حال امواج سیل آسای پناهجویان که در هفته‌های اخیر با پای پیاده از مرزهای اروپای شرقی در ترکیه، جزایر کوچک یونان، قبرس و ... خود را به مجارستان و صربستان، کرواسی، اتریش و آلمان رساندند حدیث مفصل دیگر است. بد رفتاری پلیس مجارستان در جنگل‌ها و ایستگاه‌های مرزی، انسان را خشمگین می‌کند. درحالی‌که استقبال، همراهی مردم عادی، و نهادهای مدنی به ویژه اتریشی‌ها و آلمانی‌ها اشک شادی به دیده می‌آورد. اشک شادی از مشاهده جلوه‌ها و ظرفیت‌های همبستگی جهانی. دو روز پس از درگیری خشونت آمیز میان دست راستی‌ها و انساندوستان آلمانی، دولت آلمان ابتدا با نشان دادن روی سخت به راستگرایان اعلام کرد نهصد هزار نفر از این پناهندگان در راه را می‌پذیرد و پس از

آن اعلام شد که با پذیرش پانصد هزار نفر در هر سال به کمک به آن‌ها ادامه می‌دهد. اکنون نهادهای مدنی در تمام اروپا در حال جمع‌آوری و ارسال کمک‌های انساندوستانه به پناهندگان هستند. با موضع‌گیری محکم دولت آلمان و استقبالی که به طور باورنکردنی از طرف اکثر مردم از تصمیم دولت به عمل آمده فعلاً فاشیست‌ها عقب نشینی کرده‌اند - واضح است که به طور موقت همچون صهیونیست‌های آمریکایی. می‌دانید آلمان فاشیست‌های خشنی دارد، بیش از جاهای دیگر اروپا. هرساله چندین حمله به زنان محجبه انجام می‌شود. قطع نظر از موضع‌گیری خصمانه دست راستی‌ها از آنجا که عموم مردم به آرامش، امنیت و رفاه نسبی پس از جنگ دوم جهانی خو کرده‌اند، موضع‌گیری دولت آلمان بسیار جسورانه و بدون تردید همانگونه که از سخنانی خانم مرکل می‌شد استنباط کرد حاکی از باور عمیق به ارزش‌های انساندوستانه است. خانم مرکل با اشاره به منشور اتحادیه اروپا به این مضمون گفت: اگر ما چشم خود را ببندیم و به یاری این انسان‌ها نشتابیم و بحران را نبینیم پس آرمان‌های اروپایی چه می‌شود؟ محبوبیت خانم مرکل در آلمان پس از این موضع‌گیری‌ها نه تنها پایین نرفت بلکه آنگونه که گزارش‌ها نشان می‌داد دست کم شصت درصد از آلمانی‌ها از آن حمایت کردند. چیزی که برای کسانی همچون این کم‌ترین که فردگرایی اروپایی را از نزدیک لمس کرده و بخصوص برای اندیشمندانی¹ که به درستی درباره نشانه‌های تشدید این فردگرایی تمدنی هشدار داده‌اند نوید بخش و برای آن‌ها که بلاانقطاع بر طبل فرهنگ منحنی غربی می‌کوبند درس‌آموز است. ناگفته نماند که پاپ هم از مسیحیان خواست هر کدام یک خانواده را تحت پوشش بگیرند و ایسلندی‌ها نیز اعلام آمادگی کردند. کسانی هم هستند که با عمده کردن نرخ رشد منفی جمعیت رو به کاهش آلمان این حرکت را صرفاً ناشی از نیاز اقتصاد پویا و رو

1. از جمله میشل بن‌سایق که از او سه کتاب ترجمه کرده‌ام.

به رشد آلمان به نیروی کار می‌دانند. در نیاز آلمان به نیروی کار تردیدی نیست. اما تا چه حدود و چه سطح. سایر کشورهای اروپای مرکزی و غربی و شمالی و حتی بعضی کشورهای اروپای شرقی همچون لهستان به شدت با کاهش نرخ رشد جمعیت روبرو هستند. کانادا نیز هرساله تعداد زیادی مهاجر می‌پذیرد. اما هیچ یک تاکنون تسلیم امواج رو به گسترش و شهرآشوبی اخیر نشده‌اند. فرانسه به رغم تمام شعارها و در یک جبهه قرار گرفتن با آلمان تنها حاضر به پذیرش بیست هزار نفر شد و انگلیس همین قدر، البته از میان پناهندگان موقت کشورهای هم مرز با سوریه. از طنز تلخ روزگار اینکه کشورهای اروپای شرقی به رغم چند دهه تجربه حکومت سوسیالیستی با طرح اتحادیه اروپا برای ساماندهی موج پناهندگی مخالفت کرده و تحکیم مواضع مرزی و دیوارکشی را آغاز کرده‌اند. موضع‌گیری آلمان موجب ایجاد تنش میان این کشور و سایر کشورهای اتحادیه اروپا به ویژه اروپای شرقی شده. در خود آلمان بعضی از وزرا که در وسط گود قرار دارند و درگیر سازماندهی پذیرش پناهجویان هستند، از عواقب این پروژه اظهار نگرانی کرده و به صراحت گفته‌اند که این پروژه چهره آلمان را دگرگون خواهد کرد.² توجه داشته باشید که پذیرش این مهاجرین آن هم در آلمان به هیچ رو قابل قیاس با مسائل حضور دو یا سه میلیون نفر مهاجر افغانی در ایران نیست. مهاجرینی که تا سال گذشته تحصیلی مؤسسات آموزشی از پذیرش فرزندان آن‌ها خود داری می‌کردند و دولت هیچ‌گونه تعهدی در برابر آن‌ها نداشت. در حالی که آلمان از هم‌اکنون تدارک آموزش زبان آلمانی، حل مشکلات بهداشتی، فرهنگی و شغلی و در یک کلام روند ادغام و تطابق را آغاز و به این منظور از ارتش کمک گرفته است. آلمان سازمان یافته و پیشرفته نمی‌تواند نسبت به سرنوشت پنج میلیون مهاجر تا ده سال آینده در کشور خود بی توجه باشد. چرا که در غیر

2. در هنگامی که این نوشتار به زیر چاپ می‌رفت یکی از وزراء از رفتار پناه جویان و حق ناشناسی آن‌ها انتقاد کرد. این همه نشان دهنده احتمال تغییر در روند وقایع آینده است.

این صورت آلمان با بحران‌های زیادی مواجه شده و همه اروپا و حزب‌های حاکم را به چالش خواهد کشید. در حالی این سطور نوشته می‌شود که سیل روز افزون مهاجرین با شعار آلمان، آلمان و در دست داشتن تصاویر خانم مرکل به پشت مرزهای مقدونیه، صربستان و مجارستان رسیده‌اند.

نگارنده که تاکنون دو ماه است در خارج از کشور به سر می‌برد نمی‌داند این اخبار در رسانه‌های ایرانی بازتاب یافته یا نه و چگونه؟ اما آنچه من در رسانه‌های غرب می‌بینم این داستان دستانی است تاریخی که گفته می‌شود از جنگ دوم جهانی تا کنون در اروپا سابقه نداشته و احتمال می‌دهم به همان میزان بر وجدان اروپاییان و سیاست‌های آن‌ها اثر گذارد. از جمله شاید در مسئله مواجهه با شبه نظامیان افراطی در خاورمیانه و کشورهای عربی و در نتیجه بدون تردید در تعامل با ایران، و از همه مهم‌تر در رویارویی با مشکلات سیاسی و اقتصادی دنیای فقیر و عقب افتاده. توضیح می‌دهم:

دو دهه پیش نظریه‌ای در کشورهای پیشرفته و مرفه شمالی و آمریکا به وجود آمد دایر بر اینکه سهم خودشان را از سهم دنیای جنوب جدا کنند. براساس این نظریه تصور می‌شد که می‌شود فقر و فساد و بیسواد و بیماری را در درون مرزهای کشورهای فقیر محدود کرد و آن‌ها را به حال خود گذاشت. در حقیقت اما نمی‌شد و نمی‌شود. سیل این پناهندگان که دارد دروازه‌های کشورهای ثروتمند را می‌کوبد به راستی نشان داد که دست کم در دنیای کنونی خوشبختی و بدبختی تقسیم پذیر نیست. امکان برپایی و حفظ و حراست از جزیره خوشبختی در اقیانوسی از بدبختی وجود ندارد. به خصوص با توجه به فجایع محیط زیستی که مرز نمی‌شناسد و همه جا را در معرض تهدید قرار داده. از دریاچه‌ها و رودخانه‌های پیش از این پر آب ایران گرفته تا فلوریدا و جنوب شرقی آسیا و

ژاپن همه به طور یکسان دیر یا زود در معرض تهدید واقع می‌شوند، احساس این که زیست‌کره یک نظام یکپارچه و همبسته است اگر تاکنون در سطح محیط زیستی و طبیعی درک شده بود اکنون در سطح سیاسی و اقتصادی نیز درک می‌شود و نشانه آن در حزب کارگر انگلیس قابل مشاهده است:

در انگلیس چه گذشت

هفته گذشته چرخشی عظیم در حزب کارگر روی داد. حزبی که از سه دهه پیش و به ویژه از هنگام نخست وزیری تونی بلر به راست چرخیده به حزبی بی‌بو و خاصیت تبدیل شده بود که تفاوت چندانی با حزب محافظه کار نداشت. در چنین وضعیتی یا باید به جایگاه تاریخی خود در یکصد و سی سال گذشته باز می‌گشت که به همت یک کارگر معدن با گرایشات سوسیالیستی که از دوازده سالگی طعم بیماری و فقر و زندگی طاقت فرسا را چشیده بود، تأسیس شد. یا با از دست دادن هویت تاریخی‌اش به جناحی از حزب محافظه کار تبدیل می‌شد. در انتخابات اخیر درون حزبی شخصیتی به نام جرمی کوربین با سابقه سی سال نمایندگی در مجلس عوام که در تمام این مدت با لوائح دولت از حزب خودش و طرح‌های دست راستی‌ها از جمله حمله به عراق مخالفت کرده بود و همواره در اقلیت قرار داشت به رهبری حزب رسید. یکصد هزار نفر عضو جدید یا آن‌ها که کناره گرفته بودند مجدداً به حزب پیوسته و سرنوشت آن را تغییر دادند. بلافاصله پس از این انتخابات، کوربین در تظاهرات مردم انگلیس به نفع پناهندگان شرکت و از مردم کوچه و خیابان در مجارستان که بر خلاف دولت راستگرایان به کمک پناهندگان شتافته بودند قدردانی کرد. به این ترتیب و با توجه به سایر نشانه‌ها به نظر می‌آید اروپا - و تا حدودی آمریکا - از تسلط جریان راست پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی طی سی سال گذشته به تنگ آمده و در حال تغییر جهت

است. تغییر جهتی ملایم، کثرت طلب و بشر دوستانه، بدون پیروی از یک دگم ایدئولوژیک همچون کمونیسم یا سوسیالیسم دولتی از نوع شوروی و آسیایی.

وقتی سرکانگبین صفرا می‌افزاید

از قضای روزگار ممکن است به علت ادغام این تعداد مهاجرین و تأثیر آن‌ها در تغییر نسبی بافت نژادی اروپا و به دنبال آن تأثیرات اجتناب ناپذیر دیگر از جمله تبادلهای فرهنگی و مدنی این بار دست روزگار از آستین این توده‌های بی سلاح درآید و آنچه را که ده‌ها سال توده‌های مسلمان عرب منطقه از دولت‌ها یا سازمان‌های انقلابی خود طلب می‌کردند و پاسخی نمی‌گرفت از راه‌های غیر قابل بینی محقق شود. گرچه باعث تأسف است که مسلمانان از جوامع خود قطع امید کنند، با این حال این امر واقعیت تاریخی تلخی است که باید پذیرفت و راهی برای برون رفت از آن پیدا کرد. دنیای اسلام از صدر اول تاکنون چنین فاجعه‌ای را تجربه نکرده است. تحجر، توحش و فجایع محیط زیست اکنون دنیای اسلام را با نابودی کامل مواجه کرده است. می‌دانید چرا؟ به اعتقاد این کم‌ترین برای اینکه هرگز از خود شروع نکردیم. همواره خواستیم دشمن بیرونی را بر بیاندازیم. به قول شادروان مهندس مهدی بازرگان همواره خواهان تغییرات به زور و زود بودیم. بدون هیچ‌گونه مایه‌ای درونی برای خودسازی همواره خواستیم دشمن را، دیگری را، ور بیاندازیم. به جای نشان دادن نهال‌های سبز در خانه‌های خود و آبیاری مستمر و پیگیر آن‌ها، به خانه‌های یکدیگر حمله کردیم و نهال‌های سبز آن‌ها را از جا کنده‌ایم. نه به نهادهای مدنی اجازه عرض اندام دادیم و نه به دست دولت‌هایمان کاری کارساز کردیم. کافیت به برخاستن ژاپن و آلمان از خاکستر خود پس از جنگ دوم جهانی نگاه کنیم و از صداقت دولت‌ها و رجال آن‌ها در فرهنگ سازی، کار اقتصادی، حمایت از نهادهای مدنی، توجه به محیط زیست و هزارها چیز دیگر درس بگیریم.

اکنون من به شدت نگران سرنوشت مسلمانان هستم. و بیش از پیش به هشدارهای اندیشمندانمان می‌اندیشم و به اقبال لاهوری که غمگانه می‌سرود:

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز کاشانه ما رفت بتاراج غمان خیز

اینطور که اوضاع پیش می‌رود فقط یک امید وجود دارد و آن اینکه این امواج انسانی:

1- باعث بیداری اروپا و همبستگی جهانی بیشتر و رشد اندیشه عدالت و دست برداشتن از حمایت اسرائیل شود.

2- این مهاجرین که تا ده سال دیگر تعدادشان به میلیون‌ها نفر خواهد رسید رشد کنند، بیاموزند و تأثیر گذارند، و آنچه طی هفتاد سال مبارزه پی در پی شکست خورد این بار دست از آستین توده‌های مسلمان در اروپا به در آورد.

مَكْرُواً وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.³

3. [دشمنان] مکر ورزیدند، و خدا [در پاسخشان] مکر در میان آورد، و خداوند بهترین مکرانگیزان است. (سوره: آل عمران، آیه: 54)